

ریشه های زبان ترکی در زبان فارسی

مقدمه:

بی تردید زبانی با این عظمت و ملاححت و با ریشه های هزاران ساله که متکلمین آن هزاران سال بر اقصی نقاط دنیا حکومت کرده اند بر همه زبانه های دنیا تأثیر داشته است، مانند: **Soak** (سوواق=آب دادن) در انگلیسی، مأوا(با ریشه ائو=مسکن) در عربی، سودا (سئودا=محبت) در فارسی، بلغار (قوم ترک حاکم بر اروپا) در بلغاری، ساریوو(سارای ائوو=سارای آوا=ماه کامل آباد) در بوسنی ترک نشین و ...

طی یکسال تحقیقی که بنده روی زبان فارسی از روی مراجع معتبر انجام داده ام نزدیک به یکهزار ریشه زبان ترکی در زبان فارسی رسیده ام که انشاءالله اواخر سال جاری بصورت کتابی به طبع می رسد. با اینکار میتوان حدس زد که ۱۰ تا ۱۵ درصد زبان فارسی را زبان ترکی تشکیل داده است. اینک نمونه ای از این تحقیق را ملاحظه می کنیم:

زبان ترکی از نظر ساختار و قانونمندی بنا به اعتراف سال ۹۹ یونسکو، در میان هزاران زبان موجود در دنیا مقام سوم را دارد و از لحاظ کثرت متکلمین بعد از زبانهای چینی، هندی، انگلیسی و اسپانیایی مقام پنجم را دارد. این زبان شکر و هنری همه زبانشناسان دنیا را انگشت به دهن گذاشته و نسبت به نبوغ آفرینندگان این زبان تحسین گشوده است تا جائی که **Man Muller** می گوید: «بازار گرامری زبان ترکی چنان منظم، قانونمند و کامل است که این تصور را به ذهن متبادر می نماید که بنا به رهنمود یک فرهنگستان، از طرف زبانشناسان خبره ساخته و پرداخته و جهت استفاده ارائه شده است. زمانی که ما زبان ترکی را بدقت موشکافی می کنیم با معجزه های روبرو می شویم که خرد انسانی در عرصه زبان از خود نشان داده است» و بنا به قول **Herman Vanbery** زبان ترکی در زیبایی و کمال گوی سبقت را از زبان عربی ربوده است.

۱. اوتو = اوت (اوتمک = پاک کردن، زدودن ناپاکی) + و (اک) = پاک و مرتب کننده	۱۰. اُتو	= آیین و آویون = جشن، بازی، مراسم جشن باستانی و سالیانه ترکهای چین	۱. آیین
= آتیل = آتیل (آتیلماق = پریدن) + ا (اک) = کسی که خوب پرش کند، چابک، امپراطور بزرگ ترکان هون که ۱۵۰۰ سال پیش از آسیای میانه تا اروپا حکومت می کرد (۴۳۵-۴۵۳ م)	۱۱. آتِیلا	= آپاد، آوا = از ریشه های قدیمی ترک بمعنای جای خرم و سرسبز	۲. آباد
= اوجاق = اوجا (بلند) + اق (اک) = بلندی، وسیله گرمایشی که دود از آن بلندشود، کوره، کانون، سرچشمه، منزل، خاندان، زیارتگاه؛ اوجاغی کور = بی فرزند	۱۲. اُجاق	= آباچی = آباچی = آغا (پیشوند احترام برای خانمها) + باچی (خواهر) = خواهر مکرمه و بزرگوار	۳. آبجی
= آچ (آچماق = باز کردن) + ار (اک فاعلساز) = بازکن	۱۳. آچار	= آتابک = آتابک = آتا (پدر، بزرگ) + بیگ = خان بزرگ، خان خانان، وزیر	۴. اتابک
= آچماز = آچ (آچماق = باز کردن) + ماز (اک سلبیت فاعلی) = بازنشونده، در بازی شطرنج به مهره ای گویند که با برداشتن آن شاه مات گردد.	۱۴. آچمز	= اوتاق = اوداق = اود (اودماق = آتش زدن) + اق (اک) = جای گرم؛ اودا = منزلگاه	۵. اتاق
= آختا = عقیم، طوبله؛ اختاچی و اخته بیگ = طوبله دار و اخته کننده حیوانات- (۱)	۱۵. اخته	= اوتوراق = اوتور (اوتورماق = نشستن) + اق (اک) = نشست	۶. اُتراق
= آغچا = آغ (سفید) + چا (اک) = سفیدک، پول سکه، سکه نقره ضرب شده زمان کریم خان زند	۱۶. آخچه/ت	= در ترکی اوغوزی یعنی مرد سفید مایل به سرخ، رود مرزی ایران و ترکمنستان	۷. اُتُرک/ج
= آذ (یا آس، نام قوم معروف) + ار (جوانمرد)	۱۷. آذربایجان	= ات (گوشت) + رنگ = رنگ گوشت، صورتی رنگ	۸. اُتُرنگ
		= و آتیش = آت (آتماق = انداختن، پرتاب کردن) + یش (اک کار دوطرفه، مفاعله) = پرتاب دو طرفه، به یکدیگر تیر انداختن، شلیک به هم، جرقه؛ آتیش بای = فرمانده آتش	۹. آتش

۱۸.	آذوقه	باى (= بیگ) + جان (اک مکان) = مکان خان جوانمرد قوم آذ، آذربئیگستان - (دکتر صدیق) و آزوغه و آزوغا و آزوق = آز (آزماق = گم شدن) + اوُق (اک) = توشه گم شدن، ره توشه، توشه ای که احتیاطاً برای گم شدن در راه برمی دارند، آزیق از ریشه های ترکی باستان - (۱۷)	۳۰.	آرمان اج	= هنرمند، شهری در ماوراءالنهر: که افراسیاب اندر ارمان زمین - دو سالار کرد از بزرگان گزین / شاهنامه فردوسی
۱۹.	اراک اج	= ایراک = ایراق = دور، شهر ترک نشین که نسبت به تبریز دور بود، سرزمین عراق	۳۱.	ارمغان	و یرمغان = ۱ - آرمغان = در ترکی اوغوزی یعنی سوغات راه
۲۰.	آرال اج	= آرا (وسط) + ال (اک) = میانه، آبی درمیان کوهها یا خشکیها، دریاچه، دریاچه ای در آسیای میانه	۳۲.	أروغ	۲ - یارمغان = یارماق (درهم، پول نقره) + ان (اک) = درهمی، هر چیز نقدی، هدیه و أروغ = أرووق = خانواده، دودمان، خویشان: ... اکناف ربع مسکون در تحت فرمان ما و أروغ چنگیز خان است / جامع التواریخ رشیدی
۲۱.	أرتاغ	= اورتاغ = اورتا (وسط) + اق (اک) = بینابین، بین، گذاشتن چیزی در وسط و تقسیم کردن سود آن، شریک، تاجر، بازرگان؛ ارتاغی = بازرگانی، مضاربه، با سرمایه دیگران تجارت کردن:	۳۳.	ارومچی اج	= اور (فرهنگ، مدنیت) + وم (اک) + چی (اک) = صاحب فرهنگ و تمدن، از ایالتهای بزرگ ترک نشین چین
۲۲.	أردک	... به حضرت او آمد و دو بیست بالش زر التماس کرد به ارتاغی / جهانگشای جوینی	۳۴.	آریا	= آریا = آری (آریماق = پاک شدن) + یا (اک) = پاک و زلال، نژاد سفید: سودان دورو (زالتر از آب)، آیدان آری (پاکتر و سفیدتر از ماه)
۲۳.	أردلان	= اوردهک = اورتهک = اورت (اورتمک = پوشیدن) + اک (اک) = پوشش، پرنده ای که در بدن خود پوششی روغنی برای جلوگیری از خیس شدن دارد.	۳۵.	آز	= آج = گرسنه، حریص؛ آزمند = آدم گرسنه و حریص و طمعکار
۲۴.	أردو	= اردالایان = ار (پهلوان) + دالایان (به زمین زنده با ضربت و سرعت) = به زمین زنده پهلوانها با ضربت و سرعت	۳۶.	أزبک	= اوزبک = اوغوزبک = اوغوزبیگ، خان قوم اوغوز، بی باک و آدم صاف و صادق
۲۵.	ارس اج	= اردالایان = ار (پهلوان) + دالایان (به زمین زنده با ضربت و سرعت) = به زمین زنده پهلوانها با ضربت و سرعت	۳۷.	أستاد	= اوستا = اوس (عقل، درایت، تربیت، ادب) + تا (اک) = عاقل، بادرایت، مربی، ادیب:
۲۶.	ارسلان	= اوردو = اور (وسط؛ اورتا = میان) + دو (اک) = مرکز، پایتخت، مرکز مملکت، قشون و تجهیزاتشان؛ اردو کند = نام قدیمی کاشغر پایتخت اوغور، Horde - (۲-۱۷)	۳۸.	آش	غازی بدست پورخوشمشیر چوبین میدهد - تا اودران أستا شود، شمشیرگیر درغزا / شمس = درهم برهم، قاراشمش، غذا، از غذاهای شل و متنوع، از ریشه های ترکی باستان - (۱۷)
۲۷.	آرش	= آراس = آراد = اراد = ار (پهلوان) + آد (= آس، نام قوم) = آذپهلوان - (دکتر صدیق)	۳۹.	آشامیدن	از مصدر ترکی آشاماق (= خوردن)، معادل فارسی آن نوشیدن است و در گذشته همین مصدر مورد استفاده قرار می گرفت - (اسماعیل هادی ۱۸، ۲)
۲۸.	ارگ	= ارسلان = ار (پهلوان) + سالان (به زمین زنده)، پهلوان انداز، مردافکن، شیر، اسلان و اسلان:	۴۰.	آغاچاری اج	و آغاچری = آجاج (درخت) + ار (پهلوان، مرد) + ی (اک) بجای کسره در ترکیبات فارسی) = پهلوان درخت، مرد درخت، شهری در ۱۶۴ کیلومتری جنوب شرقی اهواز، نام قوم ترک که رشیدالدین فضل الله مورخ قرن هفتم آنها را از قبائل آغوز می داند و بنا به روایتی بهمراه افشار از قبائل قبیچاق بوده که در حدود قرن ششم هجری به فارس و سپس خوزستان آمده اند
۲۹.	آرمان	= ارسلان قزل ارسلان قلعه ای سخت داشت - که گردن به الوند برمی فراشت / بوستان سعدی یا اشک یا آرشک = ار (پهلوان) + شک (نشکن، شکست نخورنده) = پهلوانی که هرگز نشکند، پهلوان همیشه پیروز، جدبزرگ سلسله اشکانیان	۴۱.	آغاز	= آغیز = دهان، مطلع، ابتدای هر چیز، دهانه نهر و دهانه خم و چاه و مشک شیر رسیدنی، هدف
		= ارک، اقتدار همراه با محبوبیت، تخت سلطنت، دژ حکومتی، احتمالاً تغییر یافته «أرووق» باشد = آریمان = ۱ - پیدا کردنی، مورد جستجو، رسیدنی، هدف			۲ - آری (پاک) + مان (اک) = پاک، آرزو، سالم

